
دوست خوب، دوست بد



محمد طیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به دوست‌ترینِ اولیایِ حضرتِ دوست،

او که بی‌محبّت و یاریش،

از آتشِ دشمنی‌هایِ شیطانِ رانده شده نتوان رهید:

علی ولیُّ الله علیه السلام

● دوست خوب، دوست بد

● محمد طیب

به سفارش معاونت فرهنگی کمیته امداد امام خمینی (ره)

طیب، محمد، ۱۳۴۳-

دوست خوب، دوست بد/محمد طیب، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۴. ۸۷ص.

ISBN:964-375-071-x ریال ۶۷۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. نثر فارسی - قرن ۱۴. ۲. دوستی - کلمات قصار. الف. عنوان.

۸۱۶۸/۲۶۲

PIR ۸۱۴۶/۴۳۵۹

۴۰۶۲۵-۸۴م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه فرهنگی

دانش و اندیشه معاصر

دوست خوب، دوست بد

محمد طیب

ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴، ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۷۰ تومان

شابک: X-۰۷۱-۳۷۵-۹۶۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷	کلام آغازین
۱۰	فطرت و دوستی
۱۵	از دوستی تعریف کنیم!
۱۹	... با دوستی جور در نمی آید!
۲۲	دوستی همچون یک حوض نقّاشی است!
۲۵	یکسانی و شباهت تا کجا خوب است؟
۳۰	پندهای دوستانه
۳۴	پایان این کلام
۳۶	حضرتِ دوست
۳۹	دوستانِ دوست
۴۲	بسانِ دوست، همسانِ دوستی
۴۸	آیین راستین دوست‌یابی
۵۱	دوستی و دنیا دوستی
۵۴	دوستِ خوب این گونه است
۵۷	دوست بد
۵۹	فانتزی دوستی
۶۶	دسته‌ها و دوستی‌ها
۷۰	توصیه‌های دوستانه
۷۴	راهِ دوست
۷۶	فرهنگ‌نامه
۸۴	منابع

مبتلای دوست

باد صبا! گذر کنی از در سرای دوست
برگو که دوست سر ننه‌د جز به پای دوست

من سر نمی‌نهم، مگر اندر قدوم یار
من جان نمی‌دهم، مگر اندر هوای دوست

کردی دل مرا ز فراق رُخت کباب
انصاف خود بده که بُوَد این سزای دوست؟

مجنونِ اسیرِ عشق شد، اما چو من نشد
ای کاش کس چو من نشود مبتلای دوست

کلام آغازین

دوستِ من، سلام!

با خود گفتم برای تو همراه خوبم چند جمله‌ای از دوستی بنویسم، قلمم به من گفت: «چه نیازی است؟! مگر همراهت نمی‌داند تا من با کاغذ، دوستی نکنم، هیچ واژه‌ای نوشته نمی‌شود؟ مگر نمی‌بیند تا انگشتان دستی مهربان مرا به گرمی بغل نزند، نوشتن، شدنی نیست؟»

چه نیازی است به گفتن از دوستی وقتی همه فهمیده‌اند که اگر مهربانی خورشید و ماه با این کرهٔ ظلمانی ما - یعنی زمین - نبود، روشنایی روز و ماهتابِ شب، یکسره از ما قهر کرده بودند.»

خواستم از دوستی بنویسم، قلبم گفت: «برای که می‌خواهی بنویسی؟ اگر برای خوانندگان این سطرها، من خود برایت گواهی می‌کنم که نیازی

نیست. آن‌ها با چشمان مهربانشان همین واژه‌ها را می‌نگرند و اگر در تو صداقتی بیابند واژگانت را به خلوتشان راه می‌دهند. تو برای کسانی از دوستی می‌نویسی که خود همه وجودشان آکنده از عطر خوش مهرورزی است. جوان‌ترها با خوبی‌های این عالم دوستیشان جدی‌تر است. هر کس قلبش پاک‌تر و وجودش نیالوده‌تر، دوست‌تر.»

خواستم از دوستی بنویسم، چشمم به من گفت: «چه می‌کنی؟ دنبال چه می‌گردی؟ اگر مفهوم دوستی را می‌جویی در کتاب‌های قطور فرهنگ لغت نخواهی یافتش، در کتاب‌های آداب معاشرت هم پیدایش نمی‌کنی. ژرفای دوستی فقط در فرهنگی خداییست که معنا می‌شود.»

خواستم از دوستی بنویسم، دستم به من گفت: «گفتن و شنیدن، خواندن و نوشتن و آموختن، بی‌عمل چه فایده دارد! دیگر بس است! مرا خوب ببین تا یاد بگیری!»

بعد دست دیگرم را گرم فشرد و گفت: «ببین! ما اگرچه دو دستیم، اما دو دسته نیستیم؛ یک دستیم! همه دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان هم یکدست است؛

هر دو - دو دستی! - یک پرچم را افراشته می‌کنیم،
 هر دو، یک کار را به سامان می‌رسانیم، هر چه باشد؛
 چه گل افشاندن و نوازش کردن، چه تیغ زدن؛ چه
 حرکت و تقلاً، چه آرامش!»

بعد افزود: «دوستی کردن و همچنین دشمنی
 ورزیدن - که در واقع ادامه ناگزیر همان دوستی
 است^۱ - وقتی برای خدا باشد، نشانه شکوه‌مندی
 است از برترین خصلت‌ها و فضایل نیک انسانی.
 دوستی یعنی صفا و صداقت، دوستی یعنی اخلاص
 و یکرنگی، دوستی یعنی وفاداری، دوستی یعنی ایثار
 و فداکاری و در یک کلام: دوستی یعنی محبت،
 همدستی و نبستن مسیری فطری».

۱. باید توجه داشت که دشمنی با هر کس و هر چیز در دل خود
 دوستی با ضد آن کس یا آن چیز را نیز به همراه دارد!

فطرت و دوستی^۱

دوستی، چیز غریبی است! گویی با اوّلین نفس‌هایی که می‌کشیم، آن هم در وجود ما نفس می‌کشد.

وقتی ما از فطری بودن چیزی سخن می‌گوییم مقصودمان، این است که آن چیز، احتیاج به آموزش و استدلال ندارد. یعنی:

- لازم نیست کلاسی بگذاریم و مدّت‌ها درسش بدهیم، تا کسی لزومش را بپذیرد.

- نیازی نیست به کسی دستور بدهیم که: «به سمت آن برو!» چون هر کس خودش با میل و رغبت به جانبش می‌رود.

- بحث و مناظره هم نمی‌خواهد، چون همین که

۱. در نوشتن این بخش، از کتاب «فطرت» اثر استاد شهید مرتضی مطهری رحمته‌الله، بهره‌جسته‌ایم.

موضوع را به مخاطبمان می‌گوییم خود به خود تأییدش می‌کند.

نوجوان‌ها و جوان‌ها، دوستی برایشان بر خیلی چیزها، مقدّم است. اگر نان شبشان راهم جا بگذارند، از رفاقتشان کم نمی‌گذارند!

جلوگیری از این که سیب‌هایی چرخان در آسمان، به آغوش مادرشان زمین، بازگردند چندان هم آسان نیست! جلوگیری از گرایش‌های فطری آدمی‌زادگان نیاز به صرف توانی بس بیش‌تر دارد؛ تازه ابداً هم معلوم نیست موفق باشد!

میل به «دوستی» و «دوست‌خواهی» در وجودمان ریشه‌ای بس عمیق دارد، که قابل مقایسه است با گرایشمان به:

- حقیقت و دانایی و دریافت واقعیت جهان؛

- خیر و فضیلت و اخلاق نیکو؛

- جمال و زیبایی؛

- خلاقیت و ابداع؛

- عشق و پرستش.

اگر کمی فکر کنیم به راحتی درمی‌یابیم، مهرورزی و رفاقت، همچون خزانه شاهانه‌ای است،

که از همهٔ دُرّها و جواهرات گرانبهائی که از آنها سخن گفتیم تا چه اندازهٔ حیرت‌انگیزی انباشته است!

ما وقتی به دوستی دل می‌بندیم، حداقل برای یکی از این چند چیز است:

- دانش و علم دوستان

- خوش‌اخلاقی و جوانمردی و بامعرفتی

دوستان

- زیبایی او

- قدرت ابداع و مهارت‌های رفیقمان در ساخت

و تولید

- احساس ستایشی جوشان از درونمان برای

کسی که طرف توجّه ماست.^۱

دوستی، جنس و ذاتی دارد متفاوت با بسیاری از

آن‌چه می‌شناسیمشان. دوستی، «فیلم دیدن» و

«مجلّه خواندن» نیست؛ «تخمه شکستن» و

«ساندویچ گاز زدن» نیست؛ «درس خواندن» هم

۱. هر چیز گران‌بهای اصیلی، نسخه‌ای بدلی هم دارد! اگر ستایش‌های ما از دیگران به «خدا» بازگردد و از هر ستودنی، ستودنِ خداوند خالق و صانع، منظورمان باشد، عیبی ندارد؛ اما اگر جز این باشد که «شرک» است و به شدّت باید از آن دوری جست.

نیست!

بزرگترها دوست دارند جوان ترها، درس بخوانند، هی درس بخوانند و تنها باز هم درس بخوانند! انگار به جز تخته سیاه و قلم و کاغذ و کتاب و دفتر، هیچ چیز دیگری در این عالم پیدا نمی‌شود! هر چه هم درس بخوانند کسی - تقریباً می‌شود گفت هیچ کس! - نگران نمی‌شود؛ اما همه - یعنی تقریباً می‌شود گفت، همه - از رفت و آمد فرزندان‌شان با دوستان و رفقای که دارند «احساس نگرانی» می‌کنند؛ آن‌هم به عنوان یک وظیفه پدران یا مادرانه مستمر!^۱

جوان ترها ذهنشان پاک و نیالوده است، دوستی‌هایشان هم همین‌طور؛ با احساساتی فروزان و افروخته.

همه ماجرا این است که اگر ما با خرد و دانایی‌ای که خدا به ما داده، احساساتمان را بیابیم، همه چیز درست می‌شود. آن وقت دیگر لازم نیست کسی هم برایمان «احساس نگرانی» کند!

۱. اشتباه نشود کسی منکر درست بودن اصل این حساسیت‌ها نیست، صحبت درباره چگونگی بروز این قبیل نگرانی‌هاست.

همین که احساسات گرممان را به دست اعتدال عقل سپردیم، به خاطر جابه‌جایی حرارتی تند و سوزاننده به سرزمین میانه‌روی و اعتدال، نسیمی شروع به وزیدن می‌کند که همه ابرهای نگرانی را با خود می‌برد، تا آفتاب اعتماد و اطمینان، چهره نمایان سازد و خوش بدرخشد.

اگر اجازه بدهید حالا می‌خواهیم درباره بعضی نکته‌های تأثیرگذار، در ساختن خانه دوستی‌ها چیزهایی را با هم مرور کنیم؛ اما قبل از آن ببینیم دوستی را چگونه می‌شود تعریف کرد.

از دوستی تعریف کنیم!

به نظر شما دوستی را چه جور می‌شود
تعریف کرد؟

ببینید این تعریف‌ها چطور است:

- دوستی به هم گره خوردنِ ساده‌دو نگاه است.
- دوستی لبخندی است که آدمی نمی‌داند چرا
همزمان روی لبان دو نفر کاشته می‌شود یا اشکی
است که بی‌دلیل یکباره از دو جفت چشم روی
گونه‌ها سُرمی خورد پایین.

- دوستی با هم دویدن است از خانه تا مدرسه
(یا از مدرسه تا خانه!)؛ وقتی که خیلی دیر شده یا
کلی عجله داریم.

- دوستی نصف کردن یک لقمه نان و پنیر با
بغل‌دستی است.

- دوستی قرض گرفتن یک پاک‌کن کوچک از

هم‌کلاسی است.

- دوستی زدن یک دست فوتبال زیبا با بچه‌های

همسایه است.

- دوستی یعنی توی صف نماز جماعت، همیشه

یک جای خالی کنار یک عزیزِ دوست‌داشتنی پیدا

کردن.

- دوستی یعنی جواب یک مسئله را تلفنی

پرسیدن.

- دوستی یعنی خوردن یک بستنی یخی در چله

تابستان، یا یک چایی داغ وسط برف‌های زمستان

با هم.

- دوستی یعنی رکاب زدن دو نفر با یک

دوچرخه.

- دوستی یعنی تعریف کردن یک فیلم برای

عزیزی که آن را ندیده‌است.

- دوستی یعنی نشستن و با هم از آرزوهای

خوشایند دور از دسترس سخن گفتن.

- دوستی یعنی بی‌ریا، وقتی از رفیقت دلخور

شدی بتوانی پیشش بنشینی و گلایه‌ات را بگویی.

- دوستی یعنی زدن در یک خانه آشنا، وقت

بی حوصلگی.

- دوستی یعنی نانِ شبِ خانه را با هم خریدن.

- دوستی یعنی جست و خیز کردن و بالا و پایین

پریدن، شلوغ کردن و به هم ریختن سکوتی که باید

شکستش.

- دوستی یعنی با هم توی کتابخانهٔ محله عضو

شدن.

- دوستی یعنی نمرهٔ قبولی امتحان را برای یک

همشاگردی خوب خواستن.

دوستی‌ها کوچک و بزرگ دارند، درست مثل

خود آدم‌ها که آن‌ها هم کوچک و بزرگ دارند.

آدم‌ها، بزرگ و کوچکی‌شان به جثه و سن و سال

نیست، به دل و روحشان است:

- گاهی بچه‌های کوچک و کم‌سن طوری رفتار

می‌کنند که همه مبهوت می‌مانند.

- گاهی آدم‌بزرگ‌ها از سر جوانمردی، طوری با

هم رفتار می‌کنند که باز هم همه مبهوت می‌مانند!

- گاهی کوچک‌ترها، در ابراز محبت‌هایشان آن

قدر لطیف و زیبا رفتار می‌کنند که به بزرگ‌ترها

درس می‌دهند.

اما همه این زیبایی‌ها از یک ریشه آب
می‌خورد: خدا!

هر دوستی‌ای که خدایی بود، برقرار می‌ماند و
بزرگ می‌شود، والا مفهوم خود را دیر یا زود از
دست می‌دهد.

هر کسی بخواهد دوستی‌های بزرگ بکند و با
بزرگ‌ترها - یعنی کسانی که روحشان و دلشان
بزرگ شده‌است - دوستی کند، فقط یک راه دارد:
خدا!

دوستی درست‌ترین معنایش را در احوالپرسی
کردن با خدا می‌یابد و بس!
و معلوم است که دوستی کردن - خصوصاً با
بزرگان - ساده هم نیست.

... با دوستی جور در نمی آید!

چیزهایی هست که با دوستی نمی‌تواند همراه باشد. مثلاً دوستی با راحت‌طلبی جور در نمی‌آید^۱ به چند معنا:

- یکی این که برای دوستانت باید حسابی، و بدون توقع و انتظار بدوی! البته این سخت است و نفس بعضی‌ها را می‌گیرد.

- دیگر این که برای دوستی باید پیش از هر چیز آدم‌های خوب را شناخت و فقط با آن‌ها دوستی کرد. این هم کار سختی است؛ شاید حتی سخت‌تر و دشوارتر از کار اوّل!

سفر به سرزمینِ قلبِ آدم‌ها دشوار است. گاهی پای آدمی به گل فرو می‌رود و بعضاً هم در همان گل بدبوی نامطبوع می‌ماند و بیرون نمی‌آید، و

۱. دوستی با خیلی چیزها دیگر هم جور در نمی‌آید، برای نمونه یکی را در این‌جا آوردیم تا بقیه‌اش را هم خودتان سر ذوق بیابید و بگویید.

گاهی هم کسانی دیدارشان روزیِ آدم می‌شود که زمینِ قلبشان، آن قدر از گُل‌های زیبا آکنده است که نمی‌شود قدم از قدم برداشت، مبادا که برگِ گلی را نبینی و پایت را رویش بگذاری!

نفوس آدمی زادگان بی‌شبهت به غارهای تو در تو نیست! کسی چه می‌داند داخل غار چیست؟ غارهایی هستند که درونشان پاکان و صالحانی را جای داده‌اند، مثل غار اصحاب کهف؛ یا از آن برتر غار حرا، و حتی آن غاری که پناهگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هجرتشان از مکه به مدینه شد.

غارهایی هم هستند که پر از مار و عقربند!
حالا معلوم شد که چرا دوستی، آن طورها هم که گمان می‌شود راحت نیست؟!

- سوّم این که، ما این جورِ راحتیم که هر وقت دلمان خواست، با هر کس دلمان خواست، بد اخلاقی کنیم و دیگران هم دنده‌هایشان نرم! همیشه باید با ما خوش اخلاقی کنند! خوب معلوم است که این جورِ نمی‌شود با دیگران دوستی کرد.

چاره‌ای نیست، باید قدری هم خوددار و صبور بود! البته این هم راحت نیست.

- چهارم این که گاهی آدم کسی را به دوستی برمی‌گزیند و بعد از مدّت‌ها می‌فهمد، اشتباه کرده است. خوب! چه کند؟ رابطهٔ دوستی دیرینی را که داشته و به آن مأنوس شده باید قیچی کند؟! جواب این است که آری! اگر می‌خواهیم آن جامه‌ای را که خدا برای ما دوخته به تن کنیم، از قیچی کردن و بریدن بعضی ارتباط‌ها ناگزیریم. این هم که می‌دانیم اصلاً راحت و راه دستِ آدم نیست، ولی خوب چه می‌شود کرد؟ کار درست همین است دیگر!

دیدیم که دوستی کردن با رعایت همهٔ جنبه‌هایش دشوار است، امّا از آن سخت‌تر این است که آدمی دوستانِ خوبش را از سر سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی، از دست بدهد یا دوستانِ خوبی را که با اندکی توجّه می‌توانسته به دست آورد، تا ابد جایشان را در حریم قلبش خالی بگذارد.

حالا که دانستیم دوستی از بعضی جهات، کار سختی است خوبست تأمّلی بکنیم و ببینیم واقعاً چه هدفی، ارزش رفتن به جانبِ این سختی را، می‌تواند داشته باشد.

دوستی همچون یک حوض نقاشی است!

دوستی همهٔ آدم‌های بی‌رنگ در سرتاسر دنیا
یک‌رنگ است و در عوض چند رنگی در دوستی هم
یک زبان واحد و «جهانی» خاص خود را دارد. این
زبان، با پول و قدرت و حقه‌بازی پیوند دارد. آداب
دوستی‌ای که در کشورهای غربی به شکلی نظام‌مند
ارائه و تبلیغ می‌شود، چنین زبانی است. آن‌ها
می‌گویند:

- دوستی کن تا بتوانی پولدار شوی!

- دوستی کن تا بتوانی قدرت سیاسی به دست

بیاوری!

- دوستی کن تا مشهور شوی!

- دوستی کن تا بتوانی به موفقیت‌های گوناگون

این‌دنیایی دسترسی پیدا کنی!

ما مشرق‌زمینی‌ها - خصوصاً جوان‌ترهایمان -

این حرف‌ها را نمی‌فهمیم. آخر ما «دل» داریم و با آن - اگر سالم و پاک نگهش داشته باشیم - می‌توانیم خیلی کارها بکنیم! ما با دلمان می‌بینیم، می‌شنویم، می‌خوانیم، سفر می‌رویم، چیز می‌خریم و خیلی کارهای دیگر که آدم‌های دلمُرده حتی فکرش را هم نمی‌توانند بکنند!

چه کنیم دیگر! این کار دل‌های پاک ما شرقی‌هاست!

گاهی دلم برای کسانی که دستورِ زبانِ دوستی‌شان، با خش خش اسکناس و جیرینگ جیرینگ سکه‌های طلا، فهمیده می‌شود، می‌سوزد^۱. از بدترین دشنام‌ها در مرامِ دوستی‌های ما، کلمهٔ «نامرد» و «بی‌معرفت» است؛ اما آن طرف آب، بدترین چیز ممکن «بی‌پولی» است و یقیناً به صورتِ «عملی»، بدترین چیزی که بتوانند نثار همدیگر بکنند این عبارت است: «نفrint می‌کنم

۱. البته چنین اوقاتی به خودم و کارهای خودم هم نظری می‌اندازم که بینم چقدر جا دارد برای خودم هم دلم بسوزد! «درِ گوشی» عرض می‌کنم که وقتی باریک می‌شوم تقریباً همیشه به «رفتارها» یا «فکرهایی» که از ذهنم گذشته و هیچ ربطی با پیشینهٔ متعالی دوستی در فرهنگ دینی ما ندارد بر می‌خورم و می‌بینم چقدر جا دارد که بیش‌تر مواظب خودم باشم!

بی پول بمیری!» ملاک و معیار سنجش «مردانگی»
غربی‌ها طلاست و بس!

دوستی برای غربی‌ها و غربزده‌ها، مثل
«بو قلمون» است؛ رنگارنگی‌اش مهم نیست، فقط
باید گوشتش خوش‌خوراک باشد!

غرب وحشی‌دیروز، امروز به خاطر دوری
گزیدن از همین معیارهای درست است که
وحشی‌تر هم شده‌است.

یادمان باشد غربی‌ها - به ویژه آمریکایی‌ها - در
اوایل همین قرن بیستم که هنوز فاصلهٔ چندانی از
آن نگرفته‌ایم، به صورت بحرانی کنونی، این‌جوری
نبودند؛ بعداً به حال و روزی که امروز شاهد آنیم،
افتادند. خوب است ما هم عبرت بگیریم و به
خودمان هشدار بدهیم که مبادا ما هم اندک اندک و
آرام آرام، پا جای پای آن‌ها بگذاریم!

برای این که اتفاقی از این دست رخ ندهد، به
نظر می‌رسد یک راه خوب کاویدن مرتب
انگیزه‌هاست؛ همان انگیزه‌هایی که برخی دوستی‌ها
را سامان می‌دهد، یا محکم‌تر می‌کند و بعضی
دوستی‌ها را بر هم می‌زند.

یکسانی و شباهت تا کجا خوب است؟

کبوتر با کبوتر باز با باز...

این جمله را هم بسیار شنیده‌ایم و مثل بسیاری از سخنان بزرگترها از کنارش گذشته‌ایم. چرا؟ کسی درونم می‌پرسد: چرا چی؟ چرا آن را بسیار شنیده‌ایم؟ یا چرا از کنارش گذشته‌ایم؟ یا چرا چنین حرفی اصلاً زده شده است؟

جواب این است که همه‌اش و هیچ کدام! دوستی‌ها معمولاً در گروه همسالان و همسایگان و هم‌زبان‌ها و هم‌طبقه‌ای‌ها اتفاق می‌افتد.

دوستی‌های ما گاه چنان چسبی دارد که رابطه‌های فامیلی و حتی خانوادگی مان را تحت تأثیر خود، قرار می‌دهد!

آدمی همیشه دنبال «تصویرهای بی‌نقص» از رویدادها، از محیط دور و بر و از آدم‌ها و ارتباطها

می‌گردد.

ما با آدم‌هایی که «مشکل‌دازِ بودنشان» را نمی‌دانیم، خیلی راحت‌تر می‌توانیم دوست شویم تا مثلاً با برادر یا بعضی بستگانمان که به ده‌ها کاستی کوچک و بزرگشان به خوبی وقوف داریم و آن‌ها نیز متقابلاً در مورد ما! پس بهتر است به سراغ کسانی برویم که کمتر می‌شناسیمشان!!

وقتی این جور می‌شد، آن تصویر بی‌نقصی که دنبال ساختنش بوده‌ایم عالی از کار در می‌آید؛ یعنی ما خیال می‌کنیم عالی از کار در آمده‌است. خودمان را تا حدودی این جور می‌دانیم خوش می‌کنیم؛ تا وقتی واقعیت خودش به سراغمان بیاید و خودش را به ما تحمیل کند. بعد که در موقعیت رویارویی با این کم و کسری آدم‌ها قرار گرفتیم و انتظاراتمان برآورده نشد آسماش را می‌گذاریم «نامردی رفقا» و از این جور چیزها!

اصلاً از اول تقصیر خود ما بوده که نخواستیم با کمبودهایی که دیگران دارند - و طبیعی است که خود ما نیز داریم - مواجه شویم.

گاهی آدم‌ها در «رفاقت کردن‌هایشان»، دنبال

خودشان می‌گردند و به همین دلیل، سراغ کسانی می‌روند که با آن‌ها همسانی و شباهت بیش‌تری داشته باشند. در این‌جا آنچه مهم است مشکل مشترکی است که با آن مواجه هستیم. به این امید برای دوستی پا پیش می‌گذاریم که شاید کسی مثل خودمان، با مشکلاتی شبیه ما، گره از مشکلش گشوده باشد و بتواند راه گره‌گشایی را به ما هم بیاموزاند.

دوستان «خوب» و «بد» هم همین‌جا معنا می‌شوند. دوستِ خوب کسی است که مشکل خودش را از راه درستی حل کرده و حالا بی‌دریغ راه را به ما نیز می‌نماید؛ و دوستِ بد کسی است که به جای راه، بیراهه‌ای را برگزیده است و اینک همان بی‌راهه را به دیگران هم به عنوان راه نشان می‌دهد. گاه سال‌ها می‌گذرد تا کسی از بیراههٔ مخوفی که یک رفاقت ساده پیش پایش گذاشته بتواند به راه بیاید.

طبیعی است که اگر بخواهیم از یک «دوستی» درست برخوردار شویم، باید به سراغ کسی یا کسانی برویم که در آن موضوع مورد نظر ما، از

خود ما، یک یا چند سر و گردن بالاتر باشند. مثلاً:
 - کسی که دنبال پول است باید با افراد
 ثروتمندتر از خودش بپلکد و هر جور متنی را هم
 بکشد تا بتواند پیش ببرد؛

- کسی که دنبال قدرت است با زورمندترها؛
 - و کسی که دنبال یاد گرفتن انواع کلک‌ها و
 حقه‌بازی‌هاست، باید به دنبال مزورترها و آدم‌های
 درجهٔ یک در زدن انواع ترفند و نیرنگ برود.
 خوب روشن است که همهٔ این جست‌وجوها هم
 در حیطة همسالان اتفاق بیافتد. چرا؟ چون:
 کبوتر با کبوتر، باز با باز...

دوستی کردن با کوچک‌ترها نوعی احساس
 بلاهت به آدم می‌دهد و معاشرت با بزرگ‌ترها
 یک جور احساس نگرانی از هم‌قدم شدن با کسی که
 از بودن ما در کنارش ممکن است نوعی احساس
 ناگفتهٔ بلاهت داشته باشد و... خلاصه حس
 خوشایندی نیست. و البته درست هم هست.

آدمی تنبل است و عاشقِ کم‌تر کوشیدن و
 بیش‌تر بُردن! از طرفی ما در دوستی‌ها به دنبال
 رفع نواقصمان هستیم و ستایشگر آنچه خود نداریم

و گمان می‌کنیم رفیقمان دارد! به نظر من همهٔ مفسده‌هایی که در یک دوستی پیش می‌آید از همین جاست. راه‌گریز از آن هم جز این نیست که دربارهٔ خودمان و آرزوهایمان به تشخیص درستی برسیم و از راهی درست به آن سو برویم.

پندهای دوستانه

بعد از گذشت سال‌ها، به چند نتیجه رسیده‌ام که چون با هم رفیق شده‌ایم، برایت می‌گویم:

۱. آدمی نباید به دنبال این برود که برای خود دوستان خوبی دست و پا کند؛ بلکه باید بکوشد تا دوست خوبی برای دیگران باشد. اگر خدا این توفیق را به ما داد، دوستان خوب خودشان به سراغمان خواهند آمد. نزدمان می‌آیند تا ما را به یاد وظایفمان نسبت به دیگران و نسبت به خودمان بیاندازند. پیشمان می‌آیند تا کمکمان کنند یا کمکی از ما بگیرند که با هم چندان تفاوتی هم ندارد، چون هر دوی آن برای «او» است.

۲. عالم خیلی چیزفهم‌تر از آن است که گمان می‌شود! هیچ مه‌ری که چون نور از یک قلب آفتابی می‌درخشد در این عالم پُر از تیرگی‌ها خاموش و

نابود نمی‌شود. می‌رود و می‌رود و در نهایت دیر یا زود به سوی خودِ ما باز می‌گردد.

آسمان‌ها و زمین معنی مهربانی را می‌فهمند و به هر که دوستی کند، مهر می‌ورزند.

۳. هر وقت در بند محبت چیزی یا کسی گرفتار شدیم، با خود بگوییم بهتر از این هم هست. بدون شک اگر این کار را درست ادامه بدهیم، از خدا سر در خواهیم آورد.

خداوند غیور است، اگر دل کسی در دام محبت جز او، گرفتار شود، خدا یا عیوب آن را آشکار می‌کند تا دل از آن برگیرد یا حادثه‌ای می‌فرستد تا آن را از سر راهش بردارد.

۴. دوستی کردن با دیگران هزار شکل دارد. هر جرعه آبی که می‌نوشیم و هر لقمه نانی که از گلویمان فرو می‌دهیم، اگر نیک بنگریم، رنگ و بوی دهها نوع محبت را به همراه دارد. از این به بعد وقتی خواستید غذا بخورید به این موضوع فکر کنید که همه دست‌اندرکاران تهیه این نان شما را - مشخصاً شخص شما را - دوست داشته‌اند. ببینید طعم این لقمه، فرق نخواهد کرد؟!

به یاد محبت‌های دیگران بودن، آدمی را «شاکر» بار می‌آورد و سُکر، کلید و رمز گشایش درهای بسته فراوانی در این عالم است.

۶. همان‌طور که روش ابراز محبت دیگران به ما متفاوت است ما هم می‌توانیم در نمایش مهربانی‌هایمان با دیگران متفاوت باشیم.

بلبل در طریق عشق و محبت به محبوب، سر و صدا دارد و در کنار گل آن‌قدر چه‌چه می‌زند تا جان می‌دهد و می‌افتد.

پروانه امّا بی‌سر و صدا گرد شعله شمع می‌چرخد، خود را به آتش می‌زند، جانش را تحویل شمع می‌دهد و می‌افتد؛ ولی عاقبت جسدی هم از او باقی می‌ماند.

امّا شمع، بی‌صدا می‌سوزد، آب می‌شود و جسدی هم از خود بر جا نمی‌گذارد.

گوییا در عاشقی چون شمع بودن خوش‌تر است! ۷. هرگز از محبتی که خرج دیگران می‌کنید پشیمان نشوید. مزد مهرورزان را خدا فراموش نمی‌کند. اصلاً هر مزدی به هر مهربانی که هر کس می‌دهد، همه یک‌ضرب، زیر سر خود خداست! پس چه

جای تأسّف و افسوس؟!

هر کس محبّتش بیش تر است، ایمانش نیز بیش تر است. دو نفر مؤمن هم که یکدیگر را دوست دارند، آن یکی ایمانش افضل از دیگری است که محبّتش به دیگری بیش تر باشد.

۸. وقتی از دیگران نامهربانی‌هایی دیدید که از سر محبّت آن نامهربانان به دنیا و پول و پُست و مقام و این جور چیزها بود، غصّه نخورید! بدانید محبّت آب است و همهّ خلق تشنه‌اند، منتها آب‌ها با هم فرق دارد. از آب گِل آلود تا زلال‌ترین آب، همه آبد و هر یک از خلائق، تشنهّ یکی از درجات آب است. از محبّ پول و مقام و دنیا گرفته تا محبّ خدا و اولیای خدا همه تشنهّ آبد.

آیا برای کسی که آب گِل آلود و بیماری‌زا می‌خورد، دلتان به رحم نمی‌آید؟^۱

۱. دیدن کتابی شریف که پُر است از مباحث زیبا و لطیف دربارهّ دوستی و محبّت - و نگارندهّ این سطرها نیز به نوبهّ خود از آن بهره‌ها بُرده‌است - به خوانندگان عزیز، پیشنهاد می‌شود: مصباح‌الهدی (سخنان حاج میرزا محمد اسمعیل خان احمد دولابی)؛ تألیف مهدی طیب؛ نشر سفینه؛ تهران: ۱۳۷۹؛ صفحات ۱۰۵ تا ۱۲۷ و همهّ صفحات دیگر.

پایان این کلام

دوستی خیلی زیباست، به زیبایی همهٔ قلب‌های
مهربان و عاشقی که در چهارگوشهٔ عالم می‌شود
سراغ گرفت. دوستی خیلی زیباست و برای همین
ما هم سعی کردیم تا با واژه‌هایی که زیبا باشند و
اندکی تأمل‌برانگیز، بابتی را بگشاییم که بشود از
دوستی‌های رنگ و وارنگ، حرف‌های قشنگ زد.
فقط باید کمی روی سرپنجهٔ پاهایتان بلند شوید تا
دستان نازنینتان به شاخه‌هایی که سیب‌های سرخ و
آبدار دوستی به آن‌ها آویخته و در انتظار شماست
برسد.

دوستی، اقیانوس پهناوری است که می‌توان
ناوگانی از واژگانِ رویش، به روی آن راه انداخت و
به سرزمین‌هایی ناشناخته و پُر از معناهای تازه سفر
کرد. اگر تو دوست خوبم می‌خواهی در این پهنه

پیش بروی، باید جاهایی پارو بزنی، بادبان افراشته کنی یا بخوابانی، لنگر بیاندازی و...؛ خلاصه این که زحمت بکشی و «عرقِ فکری!» هم بریزی. این‌هایی که برایت شمردم یک به یک معنای خاصی دارند که خود تو خوب است کشفشان کنی.

به نظرم حالا که تا این سطرهای نوشته‌ام را خوانده‌ای؛ دل و دماغ و حوصله‌اش را داشته باشی که دل به دریا بزنی و بقیّه مسیر را هم با ما همسفر شوی.

بسیار خوب! بسم‌الله! بزن برویم! یا علی مدد!

حضرتِ دوست

یکی بود یکی نبود؛ غیر از «دوست» هیچکس
نبود.

دوست‌ترینِ دوست «او» ست: «هُوَ الرَّفِيقُ»

با خدا دوست شو تا همه با تو دوستی کنند؛ حتی
با دشمنی‌هایشان!

نماز، بی‌آلایش‌ترینِ گفت و گوهاییِ دوستانه
است.

کریمانه‌ترینِ دوستی یک طرفه، رفاقتِ خدا با
ما بندگانِ عاصی است.

هر آنچه می‌شناسیم اعلایش خوب است؛ در
رفاقت هم «رفیقِ اعلیٰ» خواستنی‌ترین است.

دوستِ مشترکِ همهٔ دوستان خوب، خداست.

بعضی، برای جلبِ دوستیِ دیگران خیلی کارها
می‌کنند... مشتاق‌ترینشان خداست.

مهمترین و محرمانه‌ترین جلسهٔ دوستانه‌ای که
می‌شناسم، «نماز شب» است.

استحکام و دوام دوستی را نزدیک بودن افراد به
هم تعیین نمی‌کند، بلکه نزدیک بودن آنها به خدا
تعیین‌کننده است.

دوستی برای خدا «آب» است و غیر آن
«سراب».

آتش تکبر و فخر فروشی شیطان، گُل دوستی‌اش
با خدا را خاکستر کرد.

دوستی با حضرت حق تعالی سگه‌ای است که
 یک روی آن نوشته‌اند: «هر چه از دوست رسد،
 نیکوست» و رویِ دیگر: «هر چه نیکوست، رسد از
 دوست».

اگر به راستی، با خوب‌ترین دوستانت، خوش قول
 هستی، نمازت را اوّل وقت بخوان!

آدم وقتی که دوستیش را با خدا بهم زد، حتی
 شیطان هم دیگر به دوستیش نمی‌گیرد!

دوستی چنان ارزشی دارد که «رفیق اعلیٰ»
 خواستنی‌تر از بهشت می‌شود.

آسان‌ترین دوستی‌ها دوستی با خداست و
 دشوارترینشان دوستی با شیطان؛ کارهای آسان را
 سخت نکنیم!

دوستانِ دوست

مستانِ راستینِ حق، در هر زمانی که باشند با
همهٔ اهل حق از ازل تا ابد، رفیق و هم‌پیماله‌اند.

متن درسی عالی‌ترین سطوح دانشگاهِ دوستی،
زیارت عاشورا است.

خردسالترین استادی که درسِ دوستی را برای
دنیا تدریس کرده، حضرت علی‌اصغر علیه السلام است.

همه از دوستی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله ناگزیرند؛ اگر
سالمند با او دوستی کنند که «حبیب» است؛ و اگر
بیمارند باز هم باید با او دوستی کنند که «طیب»
است.

بی توقع تر از معصومان علیهم السلام، دوستی نخواهید یافت.

حضرت ابراهیم «خلیل الله» علیه السلام روز عید قربان را با تمام وجود، «روز دوستی» اعلام کرده است.

با کسی هم نفسی کنید که نفسِ نفسش را بُریده باشد!

زمانِ عاشقانه ترین دوستی‌ها، همه روزه به وقتِ کربلای عاشورا است.

با عزرائیل علیه السلام چنان باید صمیمی و دوست شد که حتی وقتی مُردیم، نمرده باشیم.

وقت شناس ترین دوست مؤمنین، عزرائیل علیه السلام است.

دوستی با عزرائیل علیه السلام چنان جاذبه‌ای در آخرت آدمی ایجاد می‌کند که او را از دنیا به کلی می‌کند.

قصه‌های قرآن به ما یاد می‌دهد که دوستی واقعی، بین غیرِ دوستانِ خدا، افسانه‌ای بیش نیست.

دوستی محکم آن است که هر شب یک بار نام
چهل دوست بُرده شود؛ وقتِ قنوت نماز شب.

برای رسیدن به ثواب‌های بی‌شمار، باید در
مسجدِ دوستی، بذر نماز و نیایش‌های جمعِ دوستان
را کاشت.

اگر دوستانِ گزیدهٔ حضرتِ دوست در جمع
آدمیان حضور نداشتند، با بدی‌ها خوب دشمنی
نمی‌شد.

بسانِ دوست، همسانِ دوستی

هر دوستی الهی سوره‌ای است که با این حروف
مقطعه آغاز می‌شود: سین. لام. الف. میم.

دوست مثل گل است... این روزها گل‌های
مصنوعی چقدر زیاد شده‌اند.

در صفِ پرندگان، «مرغان عشق»
دوست‌ترینند.

دوستان، کارت شناسایی همدیگرند.

دوست خوب چون «چشم» است و دوست بد،
«چشم‌بند»!

دوست خوب چون خاک است: اُفتاده و پاک.

دوستی برای خدا «عتیقه» است؛ هم کم است و هم هر چه از آن بگذرد ارزشمندتر می‌شود.

دوست شدن دو نفر با هم در سختی‌ها مثل «آب شدن» دو فلز در یک کوره است؛ دیگر از هم جدا نمی‌شوند.

در سفرهٔ زندگی، «دوستی» چون آب لازم است تا شما را از شر لقمه‌های گلوگیر برهاند.

دوستی‌ای که به سرعت باد کردن یک بادکنک شکل پذیرد، به سرعت وزش یک باد تند هم از دست می‌رود.

دیدن نورِ روی پاکان، فزایندهٔ نورِ دیده است.

بعضی دوستان مثل باد می‌آیند تا کلاه از سرتان بردارند.

دوستی چون عسل، شیرین است، با تُر شرویی
آن را تباه نکنید.

دوستی سفری بلند است، لطفاً «معرفت» کافی
به همراه داشته باشید.

دوستی، بندگی است... مولای خوبی انتخاب
کنید.

گلِ دوستی، آب محبت می خواهد.

دوستی را چون آب باید همیشه جاری و تازه
نگاه داشت تا راكد و گندیده نشود.

حتی اگر سرسبزی و صفای یک جنگل را در
سینه داشته باشید، باز هم صلاح نیست که با
آدم‌های اهل شوره‌زار دوستی کنید!

شیرینیِ رفاقت، رزقِ خدایی است و جز نصیبِ
اهلِ رفق با بندگانِ خدا نخواهد شد.

از مطهراتِ اخلاقی، دوستی با پاکان است!

تار و پودِ دوستی، وقتی با صداقت و مهر، در
طولِ زمان بافته می‌شود، در ارزش و زیبایی به
پارچهٔ «زری» می‌ماند و در استقامت به «زره».

دوستی ریسمانی است که بافتنش سال‌ها طول
می‌کشد، ولی گسستنش لحظه‌ای بیشتر وقت
نمی‌خواهد.

دوستِ خوب، لباسِ مناسب است؛ نه کوتاه
است که عیوب آدمی را بنمایاند و نه آنقدر بلند که
خود عیبی باشد.

کسی که در ظلماتِ گناه، دوست انتخاب می‌کند؛
شبیهِ کسی است که در ظلمت شب؛ اتفاقی وارد
یکی از قفس‌های باغ وحش شود!

برای تفسیر هر سورهٔ دوستی باید «شأن نزول»
آن را شناخت.

دوستی با پاکان، باران رحمت خداست که
بیابان‌های سوزانِ گناه را می‌شوید و باطراوت
می‌سازد.

دوستی که «امین» نیست، «مین» است.

آدابِ دوستی، همهٔ اسلام است.

دوستی، بازی زیبایی است که با پرتاب گل مهر
می‌تواند یکطرفه آغاز شود، ولی ادامهٔ آن، ناگزیر
باید دو طرفه باشد.

در دوستی‌های عمیق، همیشه آتشی روشن
است تا در آن کدورت‌ها را بسوزانند.

کتاب هر دوستی خوب، چون به خوبی گشوده
می‌شود، هرگز بسته نخواهد شد.

سراب‌بودنِ دوستی‌های غیرالهی، در بیابانِ
نیازهای استخوان‌سوزِ زندگی به چشم می‌آید.

قرآن کریم شرح دوستی‌های خوب و بد است.

بین آنان که با دوستان خود به زلالی آبنند، هیچ
موجود جهنمی‌ای توان آتش‌افروزی نخواهد
داشت.

آیین راستین دوست‌یابی

با کسانی دوستی کنید که حجاب نداشته باشند...البته بین خودشان و خدا.

در آغاز دوستی، بینایی دوستتان را به دقت امتحان کنید و مطمئن شوید که در هنگام فقر و مصیبت، تنها خودش را نمی‌بیند.

بهنگام «گزیدن» دوست، کسی را انتخاب کنید که از «گزیدن» دوستانش با حرف‌های نیش‌دار خودداری کند!

به دوستی با کسی فکر کنید که می‌کوشد حتی به گناه فکر نکند!

دوستی پیدا کن که در صحرای محشر از او خود
را پنهان نکنی.

دوستی برگزینید که در عین بی‌هوایی، آب و
هوای چشمش بسیار مرطوب باشد؛ بویژه در
سحرگاهان.

قبل از دوستی با هر کس، گِلِ او را خوب ببوید
تا از خوش‌گلی‌اش مطمئن شوید!

در انتخاب دوست، به نقاط ضعف او نگاه کنید؛
و در ادامهٔ دوستی به نقاط قوتش.

کسی که از دوستی با افراد «کم‌توقع» خیلی
راضی است؛ حتماً تجربهٔ دوستی با انسان‌های
«بی‌توقع» را ندارد!

دوست را باید در روشنی دید و انتخاب کرد.
آنها که در ظلمات گناهند، نمی‌توانند دوستِ خوبی
بیابند.

دوستی را انتخاب کنید که «نقاط» قوت او چنان
متعدّد باشد که تشکیل یک «خطّ» مستقیم بدهد.

زیبا حرف زدن، یک ملاک انتخاب دوست
است و ملاک دیگر، زیبا سکوت کردن.

دوستانی چنان نورانی انتخاب کنید که
دوستداران ظلمت هرگز رغبت نکنند به شما
نزدیک شوند.

کسی که دوستانش را تنها از روی «زیبایی
ظاهری» انتخاب می‌کند به «زشتی باطنی» گرفتار
خواهد شد.

دوستی و دنیا دوستی

لطفاً فریب طعمه‌ای را که دوستان قلابی، برای
جلبِ دوستی شما، نوک قلابشان می‌زنند، نخورید!

بعضی‌ها در انتخاب دوست چنان منفعت طلبند
که از تابستان با بخاری‌سازها دوستی می‌کنند!

دوستی آدم‌های سودجو وقتی گُل می‌کند که
بتوانند آن گُل را بدل به پول کنند!

آدم‌هایِ اهل حساب، وقتی خبرِ لاغر شدنِ
حساب بانکی دوستشان را می‌شنوند بیشتر ناراحت
می‌شوند تا خبر لاغر شدنِ خودش را!!

دوستِ خوب از سرِ خواستنی‌های دنیا، خاسته
است.

با دوستم که از فکرِ «دنیا» آب در دهانش جمع
شده بود، ترش‌رویی کردم.

دوستِ خوب کسی است که اگر از فکرِ دنیا، آب
دهانش جمع شد، احتیاط کند و آن را قورت ندهد!

طعمِ دوستیِ واقعی، کامِ دوستدارانِ مال و جان را
شیرین نخواهد کرد.

دوستی با دنیا با دیانت ممکن نیست؛ با دنائت
ممکن است.

دوستِ خوب به دنیا «آزی» ندارد که «نیازی»
داشته باشد.

دوستانِ خوب از جیبِ همدیگر خرج می‌کنند،
اما هرگز یکدیگر را خرجِ جیبِ خود نمی‌کنند.

دوست، خواستنی است چون آب و غذا؛ به
شرطی که از او بوی ماندگی در دنیا نیاید.

بعضی دنبال دوست می‌گردند برای «کمال»
همنشین و بعضی دیگر برای «مال» همنشین!

دوستی با افراد تارک دنیا، شما را بر تارک دنیا
خواهد نشانند.

دوستِ خوب این گونه است

دوستِ خوب چنان «درست» هست که
«کاستی‌ها»یت با او «نیست» می‌شود.

دوستِ خوب آنچه را مفید است دوست دارد
که بداند؛ و آنچه را می‌داند، دوست دارد که برایش
مفید باشد.

دوستِ خوب کسی است که به آدم‌های شرّ هم
خیرش می‌رسد.

هم می‌توان با «خردمندان» دوستی کرد و هم با
«دردمندان»؛ لیکن اولویّت با «خردمندانِ دردمند»
و «دردمندانِ خردمند» است.

هر دوستی‌ای ناقص است الا دوستی با مؤمنین
کامل.

دوست خوب، آدم‌ها را به چاقی و لاغری
روحشان می‌شناسد.

دوستی‌های آسمانی، کوتاه هم که باشد بس بلند
است!

دوست خوب کسی است که ادعای دوست بودن
و خوب بودن و کسی بودن را نداشته باشد.

یکی از نشانه‌های دوست خوب آن است که
هنگام اذان، وقتِ حرف زدن با شما را نداشته باشد.

در فرهنگِ رفتارِ دوستِ خوبِ من، «رسیدن
رنج به او» مشابه است با «رسیدن دیگران به گنج»؛
راز است و ابراز نمی‌کند.

دستِ دوستِ روست!

دوستِ خوبِ گِردِ حرامِ نمی‌گردد و دوستِ
خوبِ ترِ گِردِ مکروه هم.

دوستانِ یکدل، یک «دل» اند.

آغازِ دوستی «دو» تن می‌طلبد، اما بعد «یکی»
می‌شوند.

دوستی که به غیبِ ایمان آورده باشد، غیبتِ تو
را نخواهد کرد.

دوست بد

دوست بد، پایکوبان پا جای پای شیطان می‌نهد
و اسمش را می‌گذارد: پارتی!

دوست بدی بود آن قدر «امانت‌نگهدار»، که
امانت دیگران را، حتی اگر می‌خواستند، نگه
می‌داشت و پس نمی‌داد!

دوست خوب با «عقل» انتخاب می‌شود و با
«احساس» حمایت؛ ولی دوست بد را فقط
«احساس»، انتخاب و حمایت می‌کند.

دوست بد، چندان منصف است که راضی
نمی‌شود تازیان‌های تباهاکاریش را بدون همراه
بخورد!

دوست خوب، اهل «حق» است و دوست بد اهل
«حَقّه»!

دوست بد، خط‌شناسی است که دستخط‌های
بدخِطّ شیطان را برای دوستانش می‌خواند.

دوست بد با ظاهر سازی، خانه دل آدم‌های
ساده را اشغال می‌کند تا آن را پُر از آشغال‌های
باطنی کند!

نه با آنان که زیاد حرف می‌زنند می‌شود دوستی
کرد؛ و نه با آنان که حرف زیادی می‌زنند!

همراهی رفیق نیمه راه، بهتر است از بدرقه
دوست بدی که تا پایان پیراهه آدمی را می‌کشاند.

اگر دوست خوب کوهنورد است، دوست بد
دَرّه پیماست!

درمان تو در دستِ دوست خوب است و
دوست بد همه دردست.

فانتزی دوستی

دوستان خوبتان را بزنید... ولی به چشم؛ تا با
آنها همه چیز را بهتر ببینید.

دوستانی که عوض سرزدن به یکدیگر با تلفن از
هم خبر می‌گیرند، در واقع به جای «دید و بازدید»،
«گوی و بازگوی» می‌کنند!

جیب من و دوست خوبم چنان یکی بود که هر
گاه جیبم بوی گل می‌گرفت می‌فهمیدم که او به
گلستان رفته است.

قدر دوست دورنگم را وقتی دانستم که به تور
آدم‌های چندرنگ افتادم!

شناسنامهٔ دوستِ بی‌وفایم را که نگاه کردم
معلوم شد متولّد «کوفه» است.

منظّم‌ترین رفت و آمدهای دوستانه را با
یکدیگر، عقربه‌های ساعت دارند.

اگر می‌خواهید ماشین دوستی‌تان در راه نماند،
بیش از اندازه بارش نکنید!

در اثر تحمیل‌ها و فشارهای دوستان، کمک فنرِ
رفاقتم شکست.

از عکس دوستِ یکرنگم وقتی فتوکپی تهیه کردم
«سفید» افتاد!

آسمانی‌ترین دوستِ یک غربزده، خلبان هواپیما
بود!

دوستی خوب است حتی با پلنگ؛ به شرط آن
که طرفِ دیگر، گوسفند نباشد!

فقط آدم‌های دریادل می‌توانند با افرادِ کاملاً
خشک! دوستی کنند.

کسی که به دوستان یکرنگش، نیرنگ می‌زند در
واقع خود را رنگ می‌کند!

اگر چشم دلمان باز شود، می‌بینیم به پیشانی
آدم‌های چند رنگ نوشته‌اند: «لطفاً رنگی نشوید»!

فرهنگ غرب اصرار دارد که بین آدم‌ها و
حیوانات رابطه‌ی دوستانه‌ای ایجاد کند؛ البته از طریق
رساندن دسته‌ی اوّل به دسته‌ی دوّم!

برای ارزیابی کسانی که از «دوستی» استفاده
می‌کنند تا به هواهای نفسانیشان برسند، باید یک
سازمان ویژه «هوی‌شناسی» به راه انداخت.

دوستی با کسانی که «شور» خدایی دارند و در
برخورد با «تلخی»های زندگی «تُرش» نمی‌کنند، چه
«شیرین» است!

از جمله خواص زندگی در عصر «ارتباطات»
سهل شدن دوستی با آدم‌های «نامربوط» است!

کسی که صمیمی‌ترین دوستش، سگش بود، به
«خلق و خوی سگی» خود افتخار می‌کرد!

از وقتی که برای ملاقات دوستِ بدم، وقت
نگذاشته‌ام؛ احساسِ خوش‌وقتی می‌کنم!

آدمِ «خوش‌وقت» کسی است که خوش‌ترین
اوقاتش را صرف دوستانش می‌کند.

برای جلب توجهِ دوستان، آراستگی مجاز است؛
اما بعضی‌ها گریم می‌کنند!

در کنار آدم‌های اهلِ هوای نفس، حتی در هوای
پاک کوهستان هم احتمالِ خفگی روح هست!

دوستی با افرادِ ناحسابی، حساب آدم را
می‌رسد!

دوستِ اهلِ هوایِ نَفْس، هیچ وقت هوایِ شما را
نخواهد داشت.

بعضی‌ها با آدم صمیمانه دشمنی کنند بهتر است
تا دوستی!

زبانِ دوستی، زنده‌تر از همهٔ زبان‌هایِ زندهٔ
دنیاست.

آدم گمراه، راه نورانیِ دوستِ هدایت‌شدهٔ خود
را سایه‌روشن می‌کند.

دوستی که اهلِ «صدق» نباشد اسبابِ «دق»
خواهد شد!

قتلِ دوستانه یعنی تلف کردن اوقات شریف
رفقا!

دندانِ طمعِ دوستی با آدم‌های دهن لق را باید
کشید!

سایهٔ بعضی از دوستان در وقت نیاز، چنان
سنگین بر روی آدم می‌افتد که راهِ نَفَس بسته
می‌شود!

دوستی با آدم‌های جلف و سبک، چه سنگین
است!

دست دوستیّم را به سمت کسی که اهل
«بشکن» بود دراز کردم... شکستش!

گلایه‌های دو دوست واقعی از هم اصلاً شنیدنی
نیست... چون نیست!

برای آن که دستتان به دستِ دوستیِ خوبان
روزگار برسد، نَفُستان را زیر پا بگذارید!

در دوستی، «طلب» هست؛ ولی «طلب‌کاری»
نیست!

خودخواهی، چراغ قرمز راه دوستی است.

دل سپردن دو دوست به هم باید همزمان باشد؛
و گرنه یکی در اثر نداشتن دل، جان خواهد سپرد!

فرمول دوستی، آن‌گاه درست نوشته شده است،
که یک ترکیب پایدار بدهد.

دوستی آدم‌ها با پوست‌های رنگارنگ، به خاطر
یک‌رنگ بودن دل‌های ایشان است.

آدم‌های ملوّن، هرگز لذت دوستی با آدم
یک‌رنگ را نخواهند فهمید.

شیطان هیچ دوستی ندارد؛ از آدم‌های بهشتی
خوشش نمی‌آید و آدم‌های جهنمی را هم لایق
دوستی با خود نمی‌داند.

دسته‌ها و دوستی‌ها

نقاش‌ها با کسانی دوستی می‌کنند که مطمئن
باشند رنگشان نخواهند کرد.

زندانبانان با کسانی دوست می‌شوند که زبان
خود را به خوبی زندانی کرده و آن را به شدت
تحت نظر داشته باشند.

رانندگان، کسی را دوستِ خوب می‌دانند که در
سربالایی‌های زندگی جوش نیاورد و در سرازیری‌ها
ترمزش نَبُرد!

استادان تاریخ آرزو می‌کنند که ای کاش با
دوستان خوبشان از ماقبل تاریخ آشنا شده بودند!

شیرفروشان به دنبال رفاقتی هستند که آبکی
نباشد!

استادانِ موسیقی، می‌دانند دوست خوب کسی
نیست که به هر سازی برقصد!

بساز و بفروش‌ها دنبال رفقای هستند که خانه
دوستی‌شان را محکم بسازند.

مهندسین راه، دنبال رفقای هستند که از
کوتاهترین مسیر، دنیا را به آخرت وصل کنند.

آتش‌نشان‌ها در دوستی، از آدم‌های آتش‌افروز
به شدت پرهیز می‌کنند.

معلمان ریاضی، دوستانی را برمی‌گزینند که
حرف حساب سرشان بشود.

پزشکان دنبال دوستانی می‌گردند که سلامتشان
مُسری باشد!

موسیقی‌دان‌ها آوازِ دوستی را در دستگاه ماهور
می‌خوانند؛ چرا که ماهور ترکیبی است از «مهر» و
«او».

آشپزها، دوستانی را می‌پسندند که هر چه
جلویشان گذاشته شد، بخورند و جز حمد چیزی
نگویند.

رانندگانِ علاقه‌مند به «سبقت»، خوبست با
کسانی دوستی کنند که در کارهای نیک از هم
سبقت بجویند.

باغبانان می‌دانند که گل بی خار فقط خدا و
اولیای اویند؛ پس در زندگی، دوستانی را گلچین
می‌کنند که کم خار باشند!

دوستی با آن دسته از معتادان خوب است که
اعتیاد به کشیدنِ دیگران به سوی کارهای خیر
دارند!

قهرمانانِ دو با کسانی دوستی می‌کنند که در
دوی استقامتِ زندگی نفس کم نیاورند.

متخصّصانِ بی‌هوشی، دوستی با آدم‌های هوشیار
را ترجیح می‌دهند!

توصیه‌های دوستانه

برای ماندن در دایرهٔ پاکان، باید دورِ دوستی با
ناپاکان را پاک خط کشید!

اگر می‌خواهی با خورشید دوستی کنی، لااقل در
سایه راه مرو!

در روابطِ دوستانه از دو نوع «غش» بپرهیزید:
نه با دوستانانِ غل و غش کنید و نه بر روی آنها
غش!

در انتخابِ دوست باید دوندهٔ خوبی بود: چه در
دویدن به دنبالِ انسان‌های سبکبار، و چه در
گریختن از دستِ افرادِ سبک و جلف.

خواهی نشوی رسوا؛

همرنگِ جماعتِ رسوا نشو!

اگر می‌خواهی در راهِ «مستقیم» بروی با دوستی
همراه شو که به «چپ» و «راست» نگاه نمی‌کند.

چشم‌پوشی کردن از دیدار دوستی که از «حرام»
چشم‌پوشی نمی‌کند، واجب است!

دوستی خود را با کسی که نزد شما، اعمال بد
خود را ترک نمی‌کند، ترک کنید.

لطفاً از نردبان دوستی برای رفتن بر بام خانهٔ
مردم استفاده نکنید!

با کسانی که دشمنانشان آدم‌های خوبی هستند
دوستی نکنید؛ ولی با دشمنانشان می‌توانید به خوبی
دوستی کنید!

از دوستی با آدم‌های کوتاه‌نظر، صرف‌نظر کنید.

گاهی همه «خیر»، در «نخیر گفتن» به تقاضای
یک دوست بد نهفته است.

کتاب دوستی مقدّس است؛ به ناکسان نشانش
مدهید که تحریفش خواهند کرد.

با آدم‌های دوزیست - که در هوای دشمنان
شما هم می‌توانند تنفس کنند - همنفس نشوید!

اگر اصرار دارید که دوستان بدی هم داشته
باشید، لطفاً آنها را از بین خوبان انتخاب کنید!

اگر به راستی دنبال دوستِ اهلِ «دل» می‌گردید،
«ول» نگردید!

دستِ دوستی به جانب کسی دراز کنید، که در
گرفتن آن کوتاهی نکند.

با افراد مظنون رفت و آمد نکنید، تا مردم هم به
شما سوءظن پیدا نکنند!

داشتنِ گلستانی از دوستان بی‌شمار، دلیل
نمی‌شود که حتی خاری کوچک را در دشمنی خوار
بشمارید!

چه در «دوست خواندن» و چه در «دوست
راندن»، احتیاط کنید؛ بخصوص در وقتِ خواندن،
رانندگی نکنید!

دستِ دوستی را به سمت آدم پیمان شکن نباید
دراز کرد که می‌شکندش!

به استقبال آنها که نمی‌خواهند شما را تا بهشت
بدرقه کنند، نروید!

ثواب آتش نشاندن بین دوستان، حوض کوثر
است.

اصلی‌ترین نشانهٔ عوض شدن آدم‌ها، عوض
شدنِ دوستانشان است.

راهِ دوست

کسی که اهلِ ولایت است، «اهلِ» هر سرزمینی
او را از خود می‌داند.

دوستِ خالصِ علی علیه السلام، «دُرُست» است، اگر چه
نادِرست!

هر که علی علیه السلام را ببیند، از دیدنِ غیر می‌ماند؛ و
هر کس علی علیه السلام را نبیند، از بس که غیر می‌بیند
می‌ماند.

دارایِ واقعی، کسی است که دوستیِ علی علیه السلام را
دارد.

مسافرانِ کویِ دوست، تنها در ولایتِ علی علیه السلام،
بار می‌افکنند و قرار می‌گیرند.

دوستی علی علیه السلام به دلی که نیست، بدلی است.

هر کس را علی علیه السلام ولی خود قرار دهد، او
علی علیه السلام را ولی خویش قرار می‌دهد، نه به عکس!

ولایت علی علیه السلام، سرزمینی است که همه
موحدان عالم آرزو می‌کنند اهل آنجا باشند.

«ولایت»، پهنه‌ای از ملک خداست که بهشتیان
دنیا و آخرت در آنند.

«ولایت» ستاره دنباله‌داری است که دیگر احکام
اسلامی دنباله آن است.

عشق به شمارش فضایل علی علیه السلام، اعداد را تا
بی‌نهایت کشانده است.

دوست خوب، ولایت علی علیه السلام را با ولایت و
فرمانروایی بر همه عالم عوض نمی‌کند.

هر نااهلی، اهل ولایت که شد، اهل می‌شود.

فرهنگ‌نامه

توضیح: برخی از عزیزان خواننده، یادآور شدند که آمدن معانی بعضی کلمات به کار گرفته شده در چنین مجموعه‌ای، خالی از فایده نخواهد بود.

فرهنگ‌نامه کوچکی که پیش رو دارید در پاسخ به این پیشنهاد تهیه شده است. ان شاء الله کارآمد باشد.

ضمناً، توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌کنیم که: گاه بعضی عبارت‌های «دوست خوب، دوست بد» چند معنی دارند که معلوم نیست همه‌شان هم درست باشند. پس لطفی کنید و خودتان درست‌ترین معنا را برگزینید!

آبکی

۱. رقیق، مایع و روان.
۲. کنایه از تقلّبی بودن.

آتش افروز

۱. کسی که فتنه می‌انگیزد و سبب جنگ و دشمنی می‌شود.
۲. روشن‌کنندهٔ آتش.

آعلی

۱. بلند و بالای هر چیزی، برترین.
۲. نامی از نام‌های خدای تعالی.

او

ضمیرِ غایب است که نسبت به موجودات صاحبِ عقل و خرد به کار می‌رود، نظیر کلمهٔ «هُوَ» در عربی اشاره است به ذاتِ الهی.

اولیا

۱. دوستانِ خدا و مردمانِ مقدّس و پارسا، نزدیکانِ خدا.
۲. جمعِ ولی که در عُرْفِ «آموزش و پرورش» به پدر یا مادر دانش‌آموز گفته می‌شود.

اهل

۱. شایسته و سزاوار.

۲. مقیم جایی، ساکن محلی.

بشکن

۱. (فعل امر) امر از شکستن است.
۲. انگشتک. آوازی که از انگشتانِ شخص در حالِ رقص و غیر آن بیرون آید.

بینایی

۱. دید، نیروی با صره.
۲. تیزی نظر، بصیرت.

پاک

۱. بی آرایش، طیب.
۲. روشن، درخشان.
۳. بی گناه، معصوم، عفیف.
۴. حلال.
۵. بی تزویر، بی غل و غش.
۶. درست، راست.
۷. یکباره، یکسره، کاملاً.

تُرش کردن

۱. طعم تُرش به چیزی دادن، ترشی به طعام آمیختن.
۲. عصبانی شدن.

ترمز بُریدن

۱. از کار افتادنِ ترمزهای ماشین.
۲. خارج شدنِ رفتار از حیطة اختیار، کنایه از بی حساب رفتار کردن.

جوش آوردن

۱. جوش آمدن، غلیان کردن مایع از حرارت را جوش آمدن گویند.
۲. طغیان کردن، کنایه از سخت خشمناک شدن.

حجاب

۱. حیا، عفاف.
۲. مانع، سدّ.

حروفِ مُقَطَّعَه

۱. حروفی که جدا نوشته می‌شوند و حروفی که جهت اختصار به جای کلمات می‌نویسند. چند سوره قرآن با حروف مقطعه آغاز می‌شوند؛ نظیر سوره بقره و سوره شوری.

حضرت

از القاب خدا.

خلیل

دوستِ خالص، دوستِ مهربان.

خواندن

۱. مطالعه کردن.
۲. آواز خواندن.
۳. دعوت کردن.

درست

۱. کامل.
۲. صواب، مقابلِ خطا.
۳. سالم.
۴. پاک.

دوست

۱. محب و یکدل و یکرنگ.
۲. خیرخواه و یار و رفیق.
۳. خدا، آفریدگار.

رفیق

۱. دوستِ خوب، همدم، یار، همنشین.
۲. از اسامی خداوندِ متعال.

رفیقِ اعلیٰ

خداوند متعال.

رنگ کردن

۱. عملِ رنگ کردنِ دیوارها و در و پنجره.

۲. حيله به کار بردن، نیرنگ زدن.

شور

۱. نمکین، پُر نمک.

۲. حالت، وَجْد، هیجان، جوش.

طیب

۱. زیرک، دانا.

۲. دانا به دوا و علاج و دارو و درمان، حکیم.

عَشّ

۱. ظاهر کردنِ خلاف آنچه در دل باشد.

۲. خیانت.

۳. مدهوشی و بی‌حواسی.

۴. عَش کردن بر روی کسی کنایه از به حيله بارِ خود را بر دوش آن‌کس گذاشتن است.

گِل

۱. خاکی به آب آمیخته. «طین» و «صلصال» دو کلمهٔ

قرآنی‌اند که در بحثِ آفرینش انسان آمده‌اند و به «گِل» ترجمه شده‌اند.

۲. خلقت، طینت، مایه، فطرت.

مُطَهَّرَات

آنچه که بر حکم فقه اسلامی وسیلهٔ تطهیر و پاک شدن

چیزهایِ نجس است. مطهّرات یازده چیزند؛ از جمله آب، آفتاب و اسلام.

معتاد

۱. خوگر، عادت گیرنده.
۲. کسی که به مواد مخدر اعتیاد دارد.

مولا

۱. سرور، سرپرست که مورد احترام کس یا کسان باشد.
۲. بنده و برده.

نورانی

۱. روشن، دارای نور.
۲. شفاف، تابناک، صاف.
۳. فرد روشن ضمیر و باتقوا.

ولایت

یاری دادن، ولایت راندن، دوستی داشتن.

ولایت

پادشاهی، امارت.

ولی

۱. محب و دوستدار، یاری دهنده، دوست و صدیق.
۲. هر کس که عهده دار امر کسی گردد.

۳. بندهٔ نیک و مقرب خدا.
۴. فرزند.
۵. خویشاوند.
۶. نصیحت‌کننده.
۷. صاحب و ولی‌دم و وارث فرد.

هم‌پیاله

دو یار موافق. کنایه از هم‌مَشْرَب و هم‌عقیده و هم‌پیشه بودن.

هوا

۱. جَوّ میان زمین و آسمان. جسم لطیف و روان که گرداگرد زمین را فرا گرفته و جانداران و گیاهان از آن تنفس می‌کنند.
۲. باد، نسیم.
۳. آرزو، تمنا، مراد و کام.
۴. هوی، هوس، میل، تمایل، خواهشِ نفس.

منابع

۱. تأملی در معنای ولایت فقیه از نظرگاه اسلام؛ جهانشاه ناصر؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران: ۱۳۶۲.
۲. فرهنگ فارسی؛ محمد معین؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ تهران: ۱۳۶۴.
۳. فرهنگ معاصر؛ رضا انزابی نژاد و منصور ثروت؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ تهران: ۱۳۶۶.
۴. فطرت؛ مرتضی مطهری؛ انتشارات صدرا؛ تهران: ۱۳۶۹.
۵. لغت نامه دهخدا؛ تألیف علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین (تا آذرماه ۱۳۴۵) و دکتر سید جعفر شهیدی؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ تهران: ۱۳۷۷.
۶. مصباح الهدی (سخنان حاج میرزا محمد اسمعیل خان احمد دولابی)؛ تألیف مهدی طیب؛ نشر سفینه؛ تهران: ۱۳۷۹.

منادی-۳



موسسه فرهنگی
دانش و اندیشه معاصر

مرکز توزیع و فروش:

۸۸۵۰۳۳۴۱-۸۸۷۳۰۴۴۶

ISBN:964-375-071-X



9 789643 750718